

بررسی و تحلیل رأی وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور^(۱) به شماره ۶۶۰ مورخ

۱۳۸۲/۱/۹

جواد حبیبی، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قائم‌شهر

چکیده

قانون آیین دادرسی کیفری ناظر است به کشف جرم، تعقیب آن، صدور و اجرای حکم کیفری، رعایت حقوق متهم و تضمین دادرسی عادلانه، هم‌چنین وظایف و تکالیف مراجع قضایی و ضابطین دادگستری. آن چه در دادرسی کیفری از اهم مسایل به شمار می‌رود، موضوع صلاحیت مراجع رسیدگی کننده به یک پرونده کیفری است. چنانچه مرجع قضایی از خود نفی صلاحیت نماید یا خود را صالح بداند و به این اعتبار مرجع قضایی و غیر قضایی نیز از این باب وارد شوند، بحث اختلاف در صلاحیت پیش می‌آید که قانون‌گذار حل اختلاف در این زمینه را به مقررات حل اختلاف در صلاحیت در قانون آیین دادرسی مدنی احاله داده است. بحث مقاله‌ی حاضر راجع به قسمت آخر ماده (۲۸) قانون اخیر الذکر می‌باشد مبنی بر این که در پی اختلاف دو مرجع قضایی و شعب دیوان عالی کشور در نهایت پرونده به هیئت عمومی آن دیوان ارسال منتج به صدور رأی صدرالذکر گردید.

نگارنده بنا به دلایل حقوقی و قضایی ذیل الذکر، رأی هیئت عمومی دیوان عالی کشور را مغایر با صراحت و منطوق ماده (۲۸) قانون مرقوم می‌داند، واصلح آن است که قانون‌گذار نسبت به حل این مهم اقدام لازم را معمول نماید.

مقدمه

چنان که می‌دانیم موضوع صلاحیت کیفری یکی از مهم‌ترین مباحث آیین دادرسی کیفری می‌باشد. مراجع قضایی و قضات دادگاه‌ها در ابتدای امر پس از ارجاع پرونده از سوی رئیس حوزه قضایی و یا معاون ارجاع، بایستی نسبت به صلاحیت یا عدم صلاحیت مرجع رسیدگی کننده اظهار نظر نمایند؛ بدین توضیح که اگر پرونده‌ی امر داخل در صلاحیت دادگاه باشد، نسبت به ادامه‌ی رسیدگی و تحقیقات و النهایه، صدور حکم کیفری اعم از محکومیت و براءت اقدام نمایند، در غیر این صورت نسبت به صدور قرار عدم صلاحیت به شایستگی مرجع قضایی و یا غیر قضایی مورد نظر اقدام کنند. در ثانی اگر مرجع مرجوع الیه قرار مزبور را نپذیرفت و یا قبل از آن هر دو مرجع یا چند مرجع اعم از قضایی یا غیر قضایی خود را برای رسیدگی به آن صالح دانستند، موضوع اختلاف در صلاحیت پیش می‌آید، که قانون‌گذار در ماده (۵۸) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری (مصوب ۲۸ شهریور ۱۳۷۸)^(۲) حل اختلاف در صلاحیت در امور کیفری را به قواعد مذکور در قانون آیین دادرسی در امور مدنی ارجاع داده است. ما در این مقاله سعی نمودیم رأی وحدت رویه صدرالذکر - که در خصوص قسمت اخیر ماده (۲۸)^(۳) قانون اخیرالتوصیف صادر گردیده - را مورد بحث بررسی و نقد قرار دهیم.

تعریف صلاحیت

قانون‌گذار در قانون آیین دادرسی کیفری ومدنی،تعریفی از صلاحیت به دست نداده، و صرفاً مقررات حاکم بر انواع صلاحیت را بر شمرده و به تعیین آن اکتفا نموده است.

صلاحیت در ترمینولوژی حقوق به این نحوه آمده است: «صلاحیت یک دادگاه نسبت به اموری که می‌تواند به آن‌ها رسیدگی کند و در قلمروی که می‌تواند اقدام به رسیدگی نماید.»^(۴)

استاد دکتر آشوری در تعریف صلاحیت این چنین می‌فرماید: «صلاحیت کیفری را می‌توان به توانایی و شایستگی قانونی و نیز تکلیف مرجع قضایی به رسیدگی به یک دعوای کیفری تعبیر کرد.»^(۵) بنابراین صلاحیت در امور کیفری را می‌توانیم به شرح ذیل تعریف نماییم:

صلاحیت، شایستگی، اقتدار و امتیازی است که قانون‌گذار به یک مرجع کیفری برای رسیدگی به دعوای کیفری اعطا نموده است.

علی‌هذا صلاحیت، اقتداری است که قوه‌ی مقننه در راستای حق تصویب قوانین به دادگاه‌ها و مراجع کیفری اعطا نموده تا نسبت به دعوای عام و اختصاصی (خاص) رسیدگی نمایند. از جمله خصوصیات صلاحیت کیفری آمره بودن آن است- که برخلاف قواعد تفسیری، تعویضی و تکمیلی قابلیت تراضی اصحاب دعوی را دارا نمی‌باشد- و خود به انواع مختلفی از جمله صلاحیت ذاتی، محلی، نسبی، اضافی و شخصی، منقسم می‌شود که به دلیل عدم ارتباط موضوع با عنوان این مقاله از ورود و بررسی آن خودداری می‌نمایم.

تشخیص صلاحیت

بر اساس قاعده‌ی کلی حقوقی و مستنداً به ماده (۲۶) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی (مصوب ۲۱ فروردین ۱۳۷۹) تشخیص صلاحیت هر دادگاه نسبت به دعوایی که به آن رجوع شده است، با همان دادگاه است. بنابراین نخستین مسئله‌ای که مرجع تحقیق باید به آن بپردازد، بررسی صلاحیت خود جهت شروع به تحقیقات است و در صورتی که خود را صالح به رسیدگی نداند، موظف به اصدار قرار عدم صلاحیت است.^(۶)

چنان‌چه دادگاه خود را نسبت به پرونده‌ی ارجاعی صالح به رسیدگی تشخیص دهد، بدون صدور هیچ‌گونه قرارری نسبت به تحقیقات مقدماتی، نسبت به صدور دستورات لازم به ضابطین دادگستری و النهایه صدور حکم اقدام می‌نماید. البته این موضوع نافی ایراد عدم صلاحیت دادگاه توسط شاکی یا مشتکی‌عنه در مراجع تجدیدنظر نمی‌باشد. چنان‌چه دادگاه خود را صالح به رسیدگی نداند، با صدور قرار عدم صلاحیت به شایستگی مرجعی که معتقد به صلاحیت آن است، پرونده را از آمار شعبه‌ی خود کسر و به دادگاه مزبور ارسال می‌نماید حال اگر دادگاه مرجوع‌الیه قرار صادره را پذیرفت؛ یعنی وارد رسیدگی به پرونده گردید و نسبت به تحقیقات و سایر موارد حقوقی مرتبط با پرونده اقدام نمود، موضوعی حادث نگردیده است. اما اگر دادگاه مرجوع‌الیه قرار صادره را نپذیرفت، و اعتقادی به عدم صلاحیت دادگاه صادر کننده‌ی قرار نداشت و یا حتی خود را صالح به رسیدگی نداشت، در این جا موضوع اختلاف در

صلاحیت رخ داده است، که قانون‌گذار موازینی را برای حل آن پیش بینی کرده تا از اتلاف وقت و سردرگمی طرفین دعوی جلوگیری نماید. نکته‌ی حائز اهمیت آن که به حکایت قسمت آخری مقررات مادتین (۲۹) و (۲۷) از قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی تصمیم مراجع عالی لازم‌الاتباع می‌باشد. و رعایت آن برای دادگاهی که از سوی مراجع عالی صالح تشخیص داده شده، لازم‌الاجرا است.

اختلاف صلاحیت در امور کیفری

اختلاف صلاحیت معمولاً به دو صورت قابل ظهور و بروز می‌باشد:

الف) اختلاف در صلاحیت مثبت:

اختلاف در صلاحیت زمانی مثبت است که دو یا چند مرجع قضایی کیفری یا مرجع غیر قضایی نسبت به یک پرونده و موضوع واحد خود را صالح تشخیص دهند.

ب) اختلاف در صلاحیت منفی:

اختلاف در صلاحیت زمانی منفی است که دو یا چند مرجع قضایی یا غیر قضایی نسبت به یک امر واحد از خود نفی صلاحیت نمایند.

مراجع قضایی

مراجع قضایی، مراجعی هستند که از لحاظ سازمانی زیر نظر قوه‌ی قضائیه بوده و نسبت به امور حقوقی، کیفری، بازرگانی، تجاری و امور حسبی صلاحیت رسیدگی داشته و مقامات رسیدگی کننده در آن مراجع، تحت عنوان قاضی دارای پایه‌ی قضایی و از لحاظ استخدامی تابع مقررات استخدامی قضات می‌باشند؛ به عبارت دیگر، مراجع قضایی اعم از دادگاه‌های حقوقی و کیفری به تناسب موضوع نسبت به حل و فصل دعاوی و رفع خصومت و رسیدگی به جرایم ارتكابی و صدور حکم مجازات و اقدامات تأمینی و تربیتی گام بر می‌دارند.

مراجع غیر قضایی

مراجع غیر قضایی مراجعی هستند که عهده دار امور غیر قضایی بوده، از لحاظ سازمانی و اداری تابع قوه قضائیه نمی‌باشد و صاحب منصبان آن عنوان قاضی و مقام قضایی را عهده دار نیستند؛ نظیر هیئت رسیدگی به تخلفات اداری، هیئت تشخیص و حل اختلاف وزارت کار و امور اجتماعی، مراجع رفع اختلاف و تشخیص مالیاتی، کمیسیون ماده (۱۰۰) شهرداری و کمیسیون ماده (۹۹) شهرداری، اداره تعزیرات حکومتی و ...؛ این مراجع به دستگاه‌های غیر قضایی موسوم و براساس قواعد و مقررات مختص به آن عهده‌دار وظایف و تکالیف مقرر می‌باشند.

چنان که قبلاً نیز اشارت رفت، قانون‌گذار برای حل اختلاف در امور کیفری به باب اختلاف در صلاحیت در قانون آیین دادرسی مدنی ارجاع داده است. فصل دوم از باب اول قانون مزبور نیز در خصوص اختلاف در صلاحیت و ترتیب حل آن است. آن چه مرتبط با رأی وحدت رویه‌ی صدرالاشعار و این مقاله می‌باشند، ماده (۲۸) قانون مرقوم خصوصاً قسمت دوم آن است که، ابتدأً متن ماده به شرح ذیل می‌-

آید: «هرگاه بین دادگاه‌های عمومی، نظامی و انقلاب در مورد صلاحیت اختلاف محقق شود هم‌چنین در مواردی که دادگاه‌ها اعم از عمومی، نظامی و انقلاب به صلاحیت مراجع غیر قضایی از خود نفی صلاحیت کنند و یا خود را صالح بدانند، پرونده برای حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال خواهد شد و رأی دیوان عالی کشور در خصوص تشخیص صلاحیت لازم‌الاتباع می‌باشد.» چه به نحو مثبت صورت گیرد و چه منفی از سوی دیگر، قانون‌گذار با عبارت «هم‌چنین» قسمت اول ماده را به قسمت دوم ماده عطف نموده و دو قسمت را در یک موضوع واحد مدنظر قرار داده است و آن این که در مواردی که بین دادگاه‌ها اعم از عمومی، نظامی و انقلاب و مراجع غیر قضایی اختلاف در صلاحیت اعم از مثبت یا منفی رخ دهد. پرونده برای تشخیص صلاحیت به دیوان عالی کشور ارسال می‌شود، یعنی قانون‌گذار صریحاً عنوان داشته، می‌بایستی اختلاف فی مابین مراجع قضایی و غیر قضایی رخ دهد و آن گاه برای حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال گردد؛ زیرا قانون‌گذار عنوان فصل دوم را، موضوع اختلاف در صلاحیت و ترتیب حل آن برگزیده است و اختلاف زمانی حاصل می‌شود که دو یا چند مرجع قضایی یا غیر قضایی، به نحو مثبت یا منفی در امر صلاحیت با یک‌دیگر مشکل پیدا نمایند در غیر این صورت اختلاف محقق نگردیده تا مشمول حل گردد و حل اختلاف در این صورت نقض غرض بوده و سالبه به انتفای موضوع می‌باشد.

«ماده (۲۸) ناسخ ماده (۱۶) قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری است که در آن مقرر شده بود در صورت صدور قرار عدم صلاحیت به اعتبار مراجع غیر قضایی بدواً پرونده به دیوان عالی کشور فرستاده می‌شود اما در ماده (۲۸) مقرر شده در صورت حدوث اختلاف دیوان عالی دخالت نماید که معنایش ارسال پرونده با صدور قرار عدم صلاحیت به مرجع صالح است نه دیوان، و تنها در صورت بروز اختلاف پرونده به دیوان فرستاده شود»^(۷) با این اوصاف هیئت عمومی دیوان عالی کشور در رأی وحدت رویه قضایی به شرح ذیل اشعار می‌دارد:

«دادگاه عمومی، انقلاب و نظامی از حیث درجه برابرند. بنابراین در صورت حدوث اختلاف بین آن‌ها در مورد صلاحیت بر طبق ماده (۲۸) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی دیوان عالی کشور حل اختلاف می‌نماید.

و هر گاه این دادگاه‌ها به صلاحیت مراجع غیر قضایی از خود نفی صلاحیت کنند و یا خود را صالح بدانند به لحاظ برتری اعتبار قضایی آن‌ها نسبت به مراجع غیر قضایی نیازی به حدوث اختلاف نبوده و پرونده مستقیماً برای تشخیص صلاحیت به دیوان عالی کشور ارسال می‌شود.

بنابراین مراتب رأی شعبه‌ی دوم دیوان عالی کشور که با این نظر مطابقت دارد- صحیح و خالی از اشکال است. علی‌هذا مستنداً به ماده (۲۷۰) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای دادگاه‌ها و شعب دیوان عالی کشور لازم‌الاتباع است.»

قبل از آن که وارد تحلیل رأی مزبور بشویم، لازم است استنباط مختلف و متفاوت دو شعبه از شعب دیوان عالی کشور را از مقررات ذیل ماده (۲۸) قانون مرقوم به طور خلاصه بیان نماییم.

۱- در پرونده‌ی کلاسه ۳۳/۷۴۶۳/۱۹ شعبه‌ی سی و سوم دیوان عالی کشور، مرکز بهداشت شهرستان آمل علیه آقای رحمت الله قنبری، خواربار فروش، اعلام تخلف بهداشتی کرده است. پرونده در شعبه‌ی ششم دادگاه آمل رسیدگی شده و به موجب دادنامه‌ی شماره ۷۹-۱۱۲۶ به استناد ماده (۳۹) قانون تعزیرات حکومتی امور بهداشتی و درمانی، قرار عدم صلاحیت به شایستگی اداره‌ی تعزیرات حکومتی صادر و مستنداً به ماده (۵۸) قانون آیین دادرسی کیفری ناظر به مواد (۲۸) و (۲۶) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی پرونده مستقیماً به دیوان عالی کشور ارسال گردیده است و شعبه سی و سوم دیوان عالی کشور به موجب دادنامه‌ی شماره ۱۳۷۹/۲۳-۳۳/۴۹۲ چنین رأی صادر نموده است: «با توجه به محتویات پرونده و نظر به این که هنوز حدوث اختلاف فی مابین دادگاه‌های آمل و اداره‌ی تعزیرات حکومتی محقق نیست. پرونده قابل طرح در دیوان عالی کشور جهت حل اختلاف نبوده اعاده گردد.»

۲- در پرونده کلاسه‌ی ۲/۸۴۷۷/۲۰ شعبه‌ی دوم دیوان عالی کشور، نماینده‌ی اداره‌ی ثبت علیه آقای محمد مهدی فقیهی، سر دفتر ازدواج، به اتهام عدم رعایت ماده واحده‌ی قانون الزام تزریق واکسن ضد کزاز برای بانوان قبل از ازدواج اعلام جرم نموده است. پرونده در شعبه‌ی یازدهم دادگاه عمومی رشت رسیدگی شده و به موجب دادنامه‌ی شماره ۸۱/۳/۲۲-۴۳۸ قرار عدم صلاحیت به شایستگی دادگاه بدوی انتظامی سردفتران و دفتر یاران مستقر در اداره‌ی ثبت استان صادر و پرونده مستقیماً به دیوان عالی کشور ارسال گردیده و رسیدگی به شعبه‌ی دوم ارجاع و به موجب دادنامه‌ی شماره ۲/۲۰۶-۱۳۸۱/۴/۳۱ چنین آمده است:

«با عنایت به این که ماده (۲۸) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی در خصوص نفی صلاحیت، محقق شدن اختلاف در صلاحیت رسیدگی بین مراجع قضایی و غیر قضایی را شرط ارسال پرونده به دیوان عالی کشور قرار نداده است و نظر به این که موضوع معنونه از موارد تخلفات سر دفتران و دفتر یاران تلقی می‌گردد که می‌بایستی در مرجع ذی ربط مورد رسیدگی قرار گیرد؛ بنابراین رأی شعبه‌ی یازدهم دادگاه عمومی رشت مطابق موازین و مقررات به نظر می‌رسد. لذا با تشخیص صلاحیت دادگاه بدوی انتظامی سر دفتران و دفتریاران مستقر در اداره‌ی ثبت استان گیلان اعلام نظر می‌نماید.»

چنانچه ملحوظ است، دو شعبه از شعب دیوان عالی کشور در یک موضوع واحد دو نظر و تصمیم متفاوت اتخاذ نمودند. به همین دلیل موضوع جهت تعیین تکلیف به هیئت عمومی دیوان عالی کشور ارسال شده می‌دانیم که نظریه‌ی اکثریت به عنوان رأی وحدت رویه‌ی قضایی به عنوان یکی از منابع حقوق بعد از قوانین اساسی و عادی برای دادگاه‌ها و شعب دیوان عالی کشور در موارد مشابه لازم‌الرعایه و لازم‌الاتباع است؛ لکن رأی صادره برخلاف منطوق صریح قانون و خارج از حیطه‌ی کاری و قانونی هیئت عمومی اصدار یافته؛ چه برای این که قانون‌گذار مقررهی ذیل ماده (۲۸) قانون مرقوم را از باب اختلاف در صلاحیت آورده است و اگر اختلافی پیش نیاید طرح و ارسال آن به دیوان عالی کشور

فاقد وجاهت قانونی می‌باشد؛ یعنی زمانی که اختلاف حادث نشده است، به قاعده عقلانی و به طریق اولی جایی برای حل اختلاف آن باقی نمی‌ماند. نکته‌ی مهم دیگر این که، رأی وحدت رویه هیئت عمومی، به عنوان یکی از منابع مستقیم حقوق واضح و روشن کننده‌ی مقصود قانون‌گذار است هنگامی که از یک موضوع واحد قانونی دو یا چند استنباط و طرز تلقی متفاوت از دادگاه‌ها و یا شعب دیوان عالی کشور ارائه گردد. در این صورت وظیفه‌ی هیئت عمومی - که در قالب رأی وحدت رویه متجلی می‌گردد - بیان مقصود و نظر واقعی قانون‌گذار از موضوع متنازع فیه است. نه این که خود در مقام قانون‌گذاری و وضع مقرره‌ی خاص بر آید. و اگر چنین شود، هیئت مزبور از وظیفه و رسالت اصلی خویش به دور افتاده است. که این رأی نیز در ما نحن فیه از مصادیق آن است. چنانچه عقیده‌ی دادستان کل کشور نیز - که مؤید عرایض و نقطه نظرات نگارنده می‌باشد - به شرح ذیل جهت تنویر اذهان و بررسی دقیق آن می‌آید.

«با توجه به این که فراز اول ماده (۲۸) قانون فوق‌الاشعار در خصوص ایجاد اختلاف بین دادگاه‌های عمومی، نظامی و انقلاب تصریح به پدید آمدن اختلاف بین دو مرجع قضایی دارد و بدیهی است، اختلاف در صورتی تحقق می‌یابد که هر دو طرف قضیه نسبت به صلاحیت خود و یا نفی صلاحیت از خود اظهار عقیده کرده باشند و این که فراز دوم همین ماده قانونی که با کلمه «هم‌چنین» شروع شده - ناظر به پدید آمدن اختلاف بین مراجع قضایی و غیر قضایی است و قانون‌گذار با به کار بردن کلمه‌ی هم‌چنین خواسته تشابه فراز اول و دوم را بیان و حکم اولی را بر دومی تسری دهد، سپس تکلیف دیوان عالی کشور را مترتب بر آن نموده است عبارت «پرونده برای حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال خواهد شد» ظهور در این دارد که تکلیف دیوان عالی در جهت حل اختلاف زمانی است که بین دو مرجع اختلاف ایجاد گردد؛ خواه دو مرجع قضایی باشد و یا یکی قضایی و دیگر غیر قضایی بوده باشد و اگر فقط یک طرف قضیه - که دادگاه است - خود را صالح بداند و یا از خود نفی صلاحیت کند، اصولاً اختلافی محقق نشده تا نیاز به حل آن باشد.»

بنابراین در ما نحن فیه، مقصود واقعی قانون‌گذار - که ظهور در الفاظ و عبارت قانونی دارد - این بوده و می‌باشد که بایستی فی ما بین مراجع قضایی با یک‌دیگر اعم از مراجع قضایی عمومی و یا اختصاصی و یا مراجع قضایی و غیر قضایی اختلافی از نوع مثبت و یا منفی حاصل شود، سپس دیوان عالی کشور به حل این اختلاف بپردازد و ناگفته پیداست تا زمانی که اختلاف رخ نداده، «مرجع حل اختلاف امری زاید و غیر قابل قبول است و این استدلال هیئت عمومی دیوان عالی کشور که به لحاظ برتری اعتبار قضایی آن‌ها (دادگاه عمومی و به عبارت عام آن مرجع قضایی) نسبت به مراجع غیر قضایی نیازی به حدوث اختلاف نمی‌باشد»، دقیقاً بر خلاف فحوای قانون‌گذار بوده و حتی علی‌رغم صراحت قانون‌گذار برداشتی کاملاً شخصی و ناصواب و به دور از وظیفه و رسالت دیوان عالی کشور می‌باشد. به تعبیری دیگر دیوان مزبور نوعی قانون‌گذاری نموده، تا ایجاد رویه‌ی قضایی در جهت منطوق و مفهوم قانون‌گذار. از لحاظ

سابقه‌ی تاریخی تقنینی در قانون آیین دادرسی مدنی نیز وجود اختلاف فی مابین دادگاه دادگستری و یا دادگاه غیر دادگستری ملاک جهت حل آن در دیوان عالی کشور بوده است.

ماده (۵۴) اصلاحی قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۳۴/۵/۱ به شرح ذیل مقرر می‌داشت:

«اگر در موضوع یک دعوی بین دادگاه دادگستری و دادگاه غیر دادگستری یا اداره‌ی دولتی اختلاف در صلاحیت نفیاً یا اثباتاً ایجاد شود بدون آن که احتیاج به طرح در مراحل دیگری داشته باشند حل آن در دیوان عالی کشور مطابق موارد ذیل به عمل می‌آید.» و هم‌چنین مقررات ماده (۵۷) آن قانون مقرر می‌داشت:

«در صورتی که دادگاه دادگستری و دادگاه غیر دادگستری یا اداره‌ی دولتی هر دو خود را صالح برای رسیدگی دانسته باشند و حل اختلاف به دیوان عالی کشور رجوع شده باشد و دادستان کل به درخواست ذی نفع می‌تواند به دادگاه و اداره‌ی طرف اختلاف اعلام نماید که تا صدور حکم دیوان کشور از رسیدگی و تعقیب جریان امور خودداری نمایند.»

علی‌هذا از نظر سابقه‌ی تاریخی در باب اختلاف در صلاحیت میان مراجع قضایی و غیر قضایی می‌بایستی اختلافی رخ می‌داد تا دیوان عالی کشور پس از صدور رأی وحدت رویه به حکایت ماده (۲۷۰) قانون آیین دادرسی دادگاه‌ها عمومی و انقلاب در امور کیفری و غیر قابل تجدیدنظر بودن آن وارد موضوع می‌گردید و بر قانون‌گذار فرض است نسبت به بی اثر نمودن رأی وحدت رویه‌ی هیئت عمومی دیوان عالی کشور در موضوع مبحث عنه دخالت دیوان عالی کشور را اصراًحتاً در زمان وجود اختلاف فی مابین مراجع قضایی و غیر قضایی انشاء و اعلام نماید.

نتیجه‌گیری

با عنایت به مراتب معنونه‌ی فوق الاشعار صلاحیت کیفری یکی از مهم‌ترین مباحث آیین دادرسی کیفری می‌باشد. در صورتی که یک مرجع قضایی به اعتبار مرجع غیر قضایی راجع به یک موضوع ارجاعی از خود نفی صلاحیت نماید و یا خود را صالح بداند، بر اساس مقررات قسمت اخیر ماده (۲۸) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، مرجع اخیرالذکر (یعنی مرجع غیر قضایی) در صورت عدم پذیرش قرار عدم صلاحیت اصداری توسط مرجع قضایی و یا صالح دانستن خود (یعنی مرجع غیر قضایی) با وصف این نکته که مرجع قضایی نیز خود را صالح می‌داند، پرونده برای حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال تا نسبت به حل موضوع در رفع اختلاف تصمیم‌گیری نماید. این تصمیم دیوان قطعی و برای هر یک از مراجع قضایی و غیر قضایی در این موضوع لازم‌الاتباع و لازم‌الاجرا است. اما رأی وحدت رویه موضوع این مقاله، موضوع را کاملاً برعکس پنداشته و به شکل دیگری به غیر از صورت فوق الاشعار مبادرت به انشای رأی وحدت رویه نموده - که براساس صراحت ماده (۲۷۰) از قانون آیین دادرسی و دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری برای کلیه مراجع در موارد مشابه لازم‌الاجرا می‌باشد. و آن این که در صورتی که مرجع قضایی به شایستگی مرجع غیر قضایی از خود نفی صلاحیت نماید و یا خود را صالح بداند، پرونده‌ی امر به مرجع غیر قضایی در صورت نفی صلاحیت

ارسال نمی‌گردد؛ بلکه برای تشخیص موضوع ابتداً به دیوان عالی کشور ارسال و مرجع صالح توسط آن دیوان معین و مشخص می‌گردد؛ در حالی که بنا بر استدلالات و مراتب پیش گفته، این رأی خلاف اصول و موازین حقوقی و قضایی بوده و با منطوق و مدلول قسمت اخیری ماده (۲۸) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی منافات دارد. و انتظار می‌رود قانون‌گذار نسبت به رفع این اشکال از طریق تصویب ماده واحده‌ی دیگری اقدام نماید.

منابع و مأخذ:

- (۱) آشوری، دکتر محمد، آیین دادرسی کیفری، جلد دوم، تهران، انتشارات گنج دانش، ۱۳۷۹.
- (۲) جعفری لنگرودی، دکتر محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، تهران، انتشارات گنج دانش، ۱۳۷۰.
- (۳) حجتی اشرفی، غلامرضا، قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، تهران، انتشارات گنج دانش، ۱۳۷۸.
- (۴) حجتی اشرفی، دکتر غلامرضا، مجموعه کامل قوانین مقررات محشای حقوقی، تهران، انتشارات گنج دانش، ۱۳۸۲.
- (۵) روزنامه‌ی رسمی کشور شماره ۱۶۹۷۶ شرکت سهامی روزنامه رسمی کشور، ۱۳۸۲.
- (۶) مهاجری، علی، شرح قانون آیین دادرسی مدنی دادگاه‌های عمومی و انقلاب، جلد اول، تهران، انتشارات گنج دانش، ۱۳۷۹.

پی‌نوشت‌ها:

- (۱) روزنامه‌ی رسمی، شماره ۱۶۹۷۶، مورخ ۱۳۸۲/۳/۲۴.
- (۲) حجتی اشرفی، غلامرضا، قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، انتشارات گنج دانش، ۱۳۷۸، ص ۱۶.
- (۳) حجتی اشرفی، غلامرضا، مجموعه‌ی کامل قوانین و مقررات محشای حقوقی، کتاب‌خانه گنج دانش، چاپ سوم، ۱۳۸۲، ص ۷.
- (۴) جعفری لنگرودی، دکتر محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، انتشارات گنج دانش، چاپ پنجم، زمستان ۱۳۷۰، ص ۴۰.
- (۵) آشوری، دکتر محمد، آیین دادرسی کیفری جلد دوم، انتشارات سمت، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۹، ص ۳۹.
- (۶) ر.ک. همان منبع، صص ۴۰ و ۳۹.
- (۷) مهاجری، علی، شرح قانون آیین دادرسی مدنی دادگاه‌های عمومی و انقلاب، جلد اول، انتشارات گنج دانش، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۵۷.